

نقش پیامبر در ابلاغ وحی و کمیت آن از منظر صاحب نظران فریقین

تاریخ دریافت: ۹۷/۹/۲۰ تاریخ پذیرش: ۹۷/۱۰/۱۵

زهرة شریعت ناصری؛ دکتری مدرسی معارف دانشگاه قرآن و حدیث

چکیده

پیامبر صلی الله علیه و آله در قرآن کریم، فرمان ابلاغ دریافت کرد؛ اما در این مسئولیت چه میزان نقش ایفا کرده است. آیا در فرآیند ابلاغ به تبیین محصول وحی پرداخته و اگر به تبیین دست زده به چه میزان و کیفیتی بوده است؟

رویکرد قرآن به نقش پیامبر در ابلاغ وحی دوگونه است: الف) دلالت آیات بر انحصار نقش پیامبر در ابلاغ وحی؛ ب) دلالت آیات بر کیفیت نقش داری پیامبر و کمیت آن. آنچه باعث می شود پیامبر دستاورد وحی را به مردم برساند و در راه رساندن آن، همه مرارتها را به جان بخرد ایمان کامل او به منبع وحی و نتیجه آن است. او این دستاورد را با کمال صحت و سلامت روحی و جسمی، بدون کم و کاست یا افزودن در زمان معین به مخاطبان ابلاغ می کند و در مرحله پایانی به تبیین و تفسیر آن می پردازد. نوشتار حاضر کیفیت و کمیت نقش های پیش گفته را با بهره گیری از آیات قرآن و به روش توصیفی-تحلیلی هم چنین با استفاده از دیدگاه اندیشمندان فریقین تبیین کرده است.

کلید واژه ها: وحی، پیامبر صلی الله علیه و آله، ابلاغ وحی، تفسیر.

طرح مسأله

از دیر باز، فهم وحی، مراتب و مراحل آن نظر پیروان ادیان را به خود مشغول داشته است. اهمیت آن نه از نقطه نظر ایمانی، بلکه از آن خاطر که بسیاری از مسائل ادیان در گرو تلقی و انگاره صاحب نظران از وحی است و این در حالی است که هر کس به میزان درک و تصور خویش و البته پیش فرضها و مبناهای علمی، دینی (گاه فرقه‌ای)، حتی تصورات شخصی به وحی پرداخته و درخور انبان خود، این پدیده را فهم کرده است. این پژوهش‌ها گونه‌های متنوعی از ابعاد وحی را دربر گرفته است: گروهی، تنها به واژه شناسی وحی روی آورده‌اند و واژه وحی را رمز یابی نموده‌اند تا از رهگذر فقه اللغه بتوانند به رازآلودگی آن استدلال کنند؛ گروهی دیگر چیستی و کیفیت آن را مد نظر قرار داده‌اند و برخی دیگر نیز نقش پیامبر را در هنگامه دریافت و از رهگذر بشر بودن شخص دریافت کننده جستجو کرده‌اند؛ اما با وجود این، هنوز سوالات اساسی درباره وحی، چیستی و چگونگی آن ذهن پیروان ادیان را به خود مشغول داشته است.

محور اساسی مقاله این سؤال است که اساسا پیامبر صلی الله علیه وآله در فرآیند ابلاغ چه نقش‌هایی بر عهده دارد و چگونه حاصل وحی را با پیروان به اشتراک می‌گذارد. بدیهی است که هر متنی رد پای از مولف خود را در خویشتن دارد، متن قرآن نیز از آورنده خویش گواهی می‌دهد و میزان نقش او را در خود منعکس ساخته است؛ نویسنده در این نوشتار برای یافتن پاسخ، دلالت آیات حاوی نقش پیامبر در مرحله ابلاغ را بررسی می‌کند و از دلالت آن به سؤال مطرح شده پاسخ می‌گوید.

مقاله پیش رو، با روشی تحلیلی-توصیفی با استفاده از دلالت آیات درباره نقش پیامبر در ابلاغ وحی و در میزان آن با نظر به رویکرد صاحب نظران فریقین به مسأله اساسی خود پاسخ گفته است.

مفهوم وحی

لغت شناسان درباره تبادر لفظ وحی و به دست دادن تعریفی لغوی دیدگاه‌های متفاوتی ابراز داشته‌اند؛ اما تعریف جامعی که از مجموع اقوال لغت شناسان می‌توان به دست داد این است که وحی آگاهی بخشی نهانی و سریع است. در این تعریف بر سه ویژگی وحی تاکید شده است: ۱. از نوع علم و اعلام بودن وحی (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۹۳/۶) ۲. پنهانی بودن آن (طریحی، ۱۳۷۵: ۱ / ۴۳۰) ۳. سرعت (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۱ / ۸۵۸). طبق این تعریف، معانی دیگر از قبیل الاشاره و الکتابه مصادیق آگاهی بخشی به شمار می‌رود. این قدر جامع در معنای اصطلاحی وحی نیز بسیار کارگشاست.

در مفهوم اصطلاحی وحی نیز میان صاحب نظران وحدت نظر وجود ندارد؛ ولی اکثر آنان در تعریف اصطلاحی، از لفظ علم و اعلام، پنهانی بودن و سرعت تعبیر آورده‌اند. (زرقانی، بی‌تا: ۱ / ۶۴) در فرآیند وحی، علومی به پیامبر اضافه می‌شود و او حاصل این معرفت را در اختیار عموم مردم قرار می‌دهد.

دلالت آیات بر نقش پیامبر در مرحله ابلاغ وحی

رویکرد قرآن به نقش پیامبر در ابلاغ وحی دوگونه است: الف) دلالت آیات بر انحصار نقش پیامبر در ابلاغ وحی؛ ب) دلالت آیات بر کیفیت نقش داری پیامبر و کمیت آن.

الف) دلالت آیات بر انحصار نقش پیامبر در ابلاغ

قرآن، مهم‌ترین وظیفه پیامبر را ابلاغ وحی می‌نامد. این آیات در قرآن فراوانند و ما به برخی از آنها اشاره خواهیم کرد؛ اما به خاطر اهمیت مطلب ابتدا به آیاتی خواهیم پرداخت که وظیفه پیامبر را تنها در ابلاغ منحصر کرده و برخی از

اندیشمندان از همین بیان قرآنی به نتایجی دست یافته‌اند که مراد خداوند نبوده است.

خداوند در یازده آیه به پیامبر صلی الله علیه وآله خطاب می‌کند که تو جز این وظیفه نداری که حاصل وحی را به گوش مخاطبان برسانی و برخی دیگر از آیات نیز در مضمون، چنین مطلبی را دلالت می‌کنند. ظاهر این عبارات نوعی حصر را می‌رساند مبنی بر اینکه تنها وظیفه پیامبر، ابلاغ وحی است. این حصر گاهی با انما، نکره در سیاق نفی، در مواردی با استثنا و نفی و... بیان شده است؛ ولی معنای همه با اندکی اختلاف آن است که تنها وظیفه پیامبر، ابلاغ است.

در توضیح حصر فهمی آیاتی چون: ﴿إِنَّ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ﴾ (شوری: ۴۸) ﴿يَا أَيُّهَا عَلِيُّ رَسُولَنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾ (مائده: ۹۲) و آیاتی که با همین ساختار نازل شده باید گفت به طور کلی حصر دو نوع است: حصر حقیقی و حصر اضافی. در هر حصری یک چیز اثبات می‌شود و چیز دیگری نفی، مثلاً در جمله «لا اله الا الله» اله بودن الله اثبات و اله بودن غیر الله نفی می‌شود. در واقع تفاوت حصر حقیقی و حصر اضافی در موارد نفی است. در حصر حقیقی بر خلاف حصر اضافی آنچه نفی می‌شود عام و فراگیر است. کسانی که درباره این حصر نظر داده‌اند و بر اساس این حصر و دلالت ظاهری آیه به تئوری «جدایی دین از سیاست» رسیده‌اند (بازرگان، مجله کیان، مقاله «آخرت هدف بعثت انبیاء») در حقیقت در حصر فهمی آیات دچار اشتباه شده‌اند. این عده معتقدند که پیامبر طبق دلالت آیه ﴿وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾ (نور: ۵۴ و عنکبوت: ۱۸) و آیات شبیه به آن تنها، وظیفه رساندن آیات، یادآوری، بشارت و انذار داشته و وظیفه‌ای درباره سیاست و حکومت و اساساً غیر از ابلاغ نداشته است. در حالی که دلالت آیات علاوه بر این، معانی دیگری نیز در خود دارد. شأن فرستاده خدا این نیست که مردم را مجبور به

ایمان و اطاعت کند، بلکه تنها وظیفه او ابلاغ آشکار و روشن و انذار و تبشیر است. از این رو در آیات مذکور به پیامبر هشدار می‌دهد که تو سرگرم کار خود باش و هیچ طمعی به هدایت گمراهان ایشان نداشته باش. (طباطبایی، بی‌تا: ۲۴۱/۱۲) پس وظیفه پیامبر خدا این است که به صورت واضح و بدون ابهام مقصود خداوند را به مردم برساند. از این رو این آیات دلالت دارد اگر پیامبر پیام را به طور واضح و آشکار بر مردم رساند و آنان از در مخالفت برخاستند غایت ابلاغ و نتیجه آن از عهده رسول خارج است. علاوه بر این در تمام یازده آیه با چنین سیاقی که ابلاغ، حصر می‌شود این نکته را می‌رساند که چون پیامبر، رسول حامل پیام است، وظیفه اش پیام رسانی است و در اجرای مو به موی پیام توسط مخاطبین مسئولیتی ندارد. همین منظور در آیه ۴۸ سوره شوری واضح تر بیان شده است: ﴿فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ﴾ به این معنا که پیامبر تنها رساننده پیام است و مسئول ایمان و اطاعت مردم نیست تا خود را موظف بداند ایشان را از اعراض و نافرمانی باز بدارد و در این راه خود را به سختی دچار نماید تا مردم به او رو آورند. (همان: ۶۸/۱۸) در نتیجه کسانی که از عبارات پیش گفته «جدایی دین از سیاست» را نتیجه گرفته‌اند به ظاهر، حصر حقیقی برداشت کرده‌اند.

در هر حصری از یک سو چیزی نفی و از سویی دیگر چیزی اثبات می‌شود. هنر فهمنده در فهم آیه حاوی حصر، فقط آنچه اثبات می‌شود نیست، بلکه از طرف دیگر باید بفهمد چه چیز یا چیزهایی نفی شده است. کسانی که از چنین سیاقی تنها تبلیغ را بر رسول اثبات کرده‌اند به موارد نفی پی نبرده‌اند. موارد نفی غالباً از عبارات ماقبل و ما بعد، حتی آیات دیگر یا روایات به دست می‌آید. به عنوان مثال در آیه ۱۸۸ اعراف: ﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ

الْغَيْبَ لَأَسْتَكْتَرُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوْءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٢٢﴾
 آنچه اثبات می‌شود نذیر بودن پیامبر است و آنچه نفی می‌شود داشتن علم غیب مستقل از خداست. در آیات پیش گفته نیز آنچه اثبات می‌شود تبلیغ و آنچه نفی می‌شود جدال و سربه سر گذاشتن مشرکین است. (همان: ۱۲۳/۳) در سوره غاشیه نیز حصر، اضافی است: ﴿فَذَكَرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكَّرٌ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ﴾ (غاشیه: ۲۲-۲۱) بنابر این، آنچه اثبات می‌شود مذکر بودن و آنچه نفی می‌شود اجبار کردن مردم به فرمانبرداری است، چنانکه ادامه آیه می‌فرماید: تو بر مومنان سیطره نداری، تنها وظیفه‌ات تذکر دادن است. بنابر این، مهم‌ترین وظیفه پیامبر، رساندن پیام الهی به مردم است نه نتیجه‌ای که از پیام رسانی انتظار دارد.

ب) دلالت آیات بر کیفیت نقش داری پیامبر در فرآیند ابلاغ

در آیاتی دیگر، خداوند نقش پیامبر و کیفیت آن را در مرحله رساندن حاصل وحی به مردم بیان می‌کند. اساسا اگر این موارد نباشد فرآیند ابلاغ و برآیند آن با چالش رو به رو می‌شود:

۱. ایمان کامل به حاصل وحی و منبع آن

ایمان هرکس به مقدار علم اجمالی یا تفصیلی اوست و اگر چیزی به گونه اجمال و تفصیل فهمیدنی نباشد نمی‌توان به آن ایمان آورد. (جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۶۸۷/۱۲) پیامبران از درک ویژه برخوردارند و لذا ایمان ویژه در گرو درک منحصر به فرد است و تفاوت ایمان مومنان و ایمان پیامبر، ایمان به شهادت و غیب است. توضیح آنکه ایمان رسول خدا بر اساس آیات (تکاثر: ۷-۵) ایمان به شهادت است، یعنی ایشان ابتدا بهشت و جهنم را می‌بیند، سپس بدان ایمان می‌آورد؛ ولی ایمان

مومنان ایمان به غیب است. آنان چیزی را نمی‌بینند، بلکه با برهان عقلی محض یا با دلیل نقلی معتبر به چیزی جزم پیدا می‌کنند و به آن ایمان می‌آورند.

سرّ تفاوت ایمان پیامبران و ایمان مومنان در این است که مردم عادی برای تشخیص پیامبر واقعی از مدعی نبوت، به معجزه نیاز دارند و بعد از احراز اعجاز به آورنده آن ایمان می‌آورند؛ ولی پیامبر خودش فی نفسه می‌یابد که پیامبر است و آنچه بر او فرود آمده وحی الهی است نه القائات شیطانی. لذا به آن ایمان می‌آورند.

چنانکه امام صادق علیه السلام در پاسخ به این سوال که پیامبر از کجا می‌داند پیامبر شده است می‌فرماید: یوفق لذلک حتی یعرفه. (الکلینی، ۱۴۲۹: ۱/۴۳۱)

پیامبران به علم حضوری درمی‌یابند که پیامبر شده‌اند و آنچه می‌شنوند و دریافت می‌کنند از سوی خدا و وحی الهی است. آیت الله جوادی آملی در این باره می‌نویسد: چنانکه علم حصولی دونوع نظری و بدیهی دارد و بدیهی‌ها نیز باید به علم نخستین برسد که هیچ احتمال تردید در آن راه ندارد در علم حضوری و در مسائل کشف و شهود نیز بعضی از کشف‌ها اولی و بالذات است که تردید بردار نیست؛ مانند علم خداوند به خدا بودنش که به استدلال خداوند برای خود نیاز ندارد (جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۱۲/۶۹۰) و لذا پیامبران در مقام شهود، شک نمی‌کنند تا با معجزه بفهمند که یافته آنان وحی است.

انبیا هم به منشا وحی ایمان دارند و هم به خالص بودن دست آورد آن و لذا هنگام ابلاغ آنچه به ایشان وحی می‌شود با ایمان به آنچه می‌گویند، ارمغان وحی را در اختیار مردم قرار می‌دهند و در راه رساندن آن مقاومت می‌کنند. آنها از ارتباط کلامی با خداوند دچار شبهه نمی‌شوند؛ چون کلام خداوند (موسوم به وحی) کلامی است که برای طرف خطابش بالذات متعین است و محال است که یک پیامبر، وحی را به چیز دیگر اشتباه بگیرد؛ چون در اقسام وحی دست کم در یک قسم از آن که وحی مستقیم نامیده می‌شود بین خدا و بنده مورد خطابش حجابی

نیست و قسم دوم (تکلم از ورای حجاب) هم بعد از روشنگری‌ها و محکم کاری‌ها سرانجام به وحی متّهی می‌شود (طباطبایی، بی‌تا: ۱۸۲/۳)، پس پیامبران به نشانه و ممیز بین وحی الهی و القائات شیطانی نیاز ندارند؛ چون غالبا فرشته یا شیطان را می‌بینند و می‌شناسند؛ اما جایی که صدا را می‌شنوند؛ ولی صاحب صدا را نمی‌بینند به ممیز نیاز دارند و اینکه گفته می‌شود انبیا به ممیز تشخیص نیاز ندارند به خاطر داشتن عصمت است که عصمت تشخیص را نیز با خود دارد. (همان)

۲. سلامت جسمی و روحی هنگام ابلاغ وحی

خداوند در برخی از آیات به کفار و مشرکانی که هنگام ابلاغ وحی، پیامبر صلی الله علیه و آله یا پیامبران گذشته را آماج انواع عیب‌ها و اختلالات روحی و جسمی قرار می‌دادند پاسخ منفی می‌دهد. به این معنا که چنین کسی که می‌گوید پیامبر است و از طرف خداوند رساله‌ای ابلاغ می‌کند و شما می‌پندارید او دروغ گو یا مجنون یا ساحر و یا... است، چنین نیست، بلکه او در صحت کامل، محتوای وحیانی را بر شما عرضه می‌کند، پس سخنانش واقعی و مدعایش صحیح است.

به گزارش قرآن، اولین پیامبری که ادعای ارتباط وحیانی کرد و مورد انکار قرار گرفت حضرت نوح علیه السلام بود. اولین عکس العمل قوم او نیز تعجب بود، همچون اقوام بعد (اعراف: ۶۳). اینکه مردم در مواجهه با هر پیامبری ابتدا تعجب می‌کنند شاید بدین جهت باشد که در جریان عادی زندگی اجتماعی خود انتظار هر چیزی را داشتند الا انتظار تغییر و دگرگونی. آن هم دگرگونی‌ای در سطحی وسیع و موضوعی بدین شگرف. همیشه برای هر جماعتی آیین و سبک زندگی آیینی آن اجتماع حائز اهمیت است و پیامبران، خصوصا دست روی چنین مسئله‌ای می‌گذاشتند و غالبا نیز با تعجب و جسارت قوم خود رو به رو می‌شدند.

این عکس العمل مردم در عصر پیامبران هنگامی که از وحی الهی سخن می‌گویند، سنتی است که در هر عصری هر پیامبری با این نوع رفتارها، کج گویی‌ها و کج اندیشی‌ها مواجه می‌شود؛ اما نسبت‌هایی که به پیامبر خاتم زده می‌شود در مقایسه با انبیاء گذشته شدیدتر، وسیع‌تر و همه‌جانبه‌تر است، چنان که قرآن از مشرکین گزارش می‌کند: ﴿بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ بَلْ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوْلُونَ﴾ (انبیاء: ۵) در این آیه به تدریج به متن آماده ابلاغ چندین نسبت داده می‌شود. نخست گفتند سخنان او خواب‌های پریشان است و گمان کرده واقعا پیامبر شده، سپس گفتند حتی خواب پریشان هم نیست؛ چون در خواب پریشان صاحبش عمدا دروغ نمی‌گوید، بلکه چند نوع رؤیا می‌بیند، وقتی بیدار می‌شود از هر یک، چیزی که به یادش مانده را می‌گوید. در مرحله‌ای بالاتر گفتند: او افترا می‌بندد و افترا به معنای چیز ساختگی و شگفت‌انگیز است (قرشی، ۱۳۷۱: ۱۷۱/۶) و البته مستلزم تعمد (طباطبایی، بی تا: ۲۵۲/۱۴) و در چند آیه، افترا با نسبتی دیگر با هم آمیخته شده است: افک مفتری (فرقان: ۴). افک به معنای کلامی است که از جهت اصلی‌اش منحرف شده باشد و به یک معنا، یعنی ساختگی. (راغب اصفهانی، ۱۴۰۴: ۷۹/۱) بعد از این، نسبتی شدیدتر و وقیحانه‌تر دادند، گفتند «او شاعر است»، یعنی کسی است که هر چه به نظرش می‌رسد می‌گوید؛ چون شاعر از هر تعبیری که در فن شاعری خوشش بیاید استفاده می‌کند و چه بسا ضروریات را هم انکار کند و یا علنا بر باطلی اصرار ورزد و سخن راستی را تکذیب و دروغی را تصدیق نماید. گاهی نیز شاعری و جنون را با یک نسبت به حضرت می‌بستند: ﴿وَيَقُولُونَ إِنَّا لَنَرُكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ﴾ (صافات: ۳۶) در این تعبیر هم متن وحی را شعر پنداشتند و هم پیامبر را شاعری دیوانه لقب دادند، یعنی سخنانی در حال جنون و به یک معنا باطل و بی معنا و یا حتی سرگرم‌کننده. در برخی از نسبت‌ها

مشرکان متن وحی را تقوُّل خواندند. تقوُّل به این معناست که کسی بخواهد چیزی را به زحمت بگوید و تنها در مورد دروغ گویی استعمال دارد؛ چون دروغگو به زحمت، باطل مد نظر خود را به حق جلوه می‌دهد (طبرسی، ۱۳۷۲: ۵۴/۹)؛ اما خداوند برای اینکه راه عذر تراشی‌های مشرکان را ببندد پیشنهاد می‌دهد: ﴿فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِّثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ﴾ (طور: ۳۴) اگر می‌توانند مثل آن را بیاورند و چون نتوانستند چنین کار به زعم خود بشری را انجام دهند نسبتی دیگر دادند: ﴿وَقَالُوا مُعَلِّمٌ مَّجْنُونٌ﴾ (دخان: ۱۴) یعنی از دیگران آموختی و سخنان حاصل ارتباط با خداوند نیست، بلکه سخنانی است که تو از دیگران یادگرفتی: ﴿وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ...﴾ (نحل: ۱۰۳)

خداوند در تمام این آیات، بلافاصله آن را رد می‌کند و وعده عذاب می‌دهد. از این رو سلامت روحی و عقلی پیامبر نعمتی است که خداوند در پیامبر نهاده است، برخلاف سایر مردم؛ چه اینکه تمام مردم در معرض صفاتی چون جنون، کهنات، شاعری و... قرار دارند؛ (طباطبایی، بی تا: ۱۸/۱۹) ولی این صفات از پیامبر به دور است، حتی خداوند صفت شاعری را از رسول خدا نفی می‌کند. لازمه این نفی آن است که آن جناب هیچ سررشته‌ای از شعر نداشته باشد، نه این که شعر بلد باشد؛ ولی از گفتن شعر امتناع بورزد (همان: ۱۰۸/۱۷)، حتی در بیان قرآن، نفی این صفت منتی بر پیامبر به شمار می‌آید (یس: ۶۹)؛ همچنین نزاهت از ویژگی‌ای که متخصصین این فن دارند که با الفاظ، معانی را آرایش داده و با تخیلات شعری معانی را تزئین می‌کنند، آن هم تخیلات کاذب که هر چه دروغش دقیق‌تر باشد، شعرش ملیح‌تر و دل‌پسندتر می‌شود و نیز کلام خود را طبق آهنگ‌های موسیقی درمی‌آورند تا در گوش خوشتر آید، چنین کاری شایسته مقام رسول خدا نیست؛

چون هر چیزی که مخل به بار نشستن مسئله هدایت باشد محال است بر کسی عارض شود که او مجرای رساندن محتوای هدایت به مردم است.

۳. ابلاغ کامل و بدون کم و کاست

علوم، معارف و حقایقی که برای هر شخص به دست می‌آید دو گونه است: علوم کسبی که انسان در مقام تحصیل آن بر می‌آید و به خدمت استاد می‌رسد و معارف را از او اخذ می‌کند. این قسم از علوم برای همه آدمیان امکان پذیر است، حتی در مواردی واجب؛ اما قسمی دیگر از علوم، علم موهوبی نام دارد که جز از طریق عنایت خداوند به وسیله وحی یا الهام، میسر نمی‌شود. این علم، گرانسنگ و کم یاب است و عده معدودی از میان آدمیان این نحوه از علم را دریافت می‌کنند.

چنانکه تبیین شد، وحی نوعی علم است. ادراک ویژه‌ای که تنها پیامبران بدان مفتخر شده‌اند. یکی از تفاوت‌های پیامبران با افراد جامعه انسانی آن است که آنچه از علوم نفیس و گرانبها که از غیب به شهود دریافت‌اند بی کم و کاست در اختیار مردم قرار می‌دهند و همه آنچه بر مردم لازم است را بازگو می‌کنند. احتمال اینکه پیامبر محتوای وحیانی را از مردم کتمان کند چند احتمال تصور دارد: ۱. ترس از پذیرفته نشدن و مورد انکار قرار گرفتن ۲. ترس از برچسب خوردن ۳. مصلحت بینی‌های موقت ۴. نفع شخصی همچون مطرح شدن میان مردم و ادامه یافتن روند سابق یا اجر خواستن و... در حالی که این امور در ابلاغ وحی دخالت نداشته است. ایمان کامل پیامبران به حاصل وحی و منبعی که وحی از آن دریافت می‌شود موجب می‌شود که آنان در راه رساندن حاصل وحی دچار تردید نشوند و همه احتمالات درباره موارد پیش گفته را از سر بگذرانند. چنانکه گزارش آن در تاریخ آمده است. مصلحت بینی‌ها درباره پیامبر خاتم اثر نکرده است. چنانکه مشرکان،

هنگامه ابلاغ، گفتند: برای ما قرآنی دیگر بیاور: ﴿وَإِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا أَتَيْتَ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدَّلَهُ﴾ (یونس: ۱۵) به گونه‌ای که آنچه ما را خوش آید در آن باشد، یعنی قرآنی که از شرک ورزیدن نهی نکند یا دست کم آن را تغییر بده، به این معنا که آیاتی که موافق آراء و عقاید ما نیست عوض کن تا مقبول افتد. افراد عادی برای مصلحت اندیشی‌های موقت تا جایی که ممکن است با مخاطبان مدارا می‌کنند؛ ولی پیامبر در جواب مشرکان می‌گوید: **إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي**، پس پیامبر ترس از پذیرفته نشدن یا برجسب خوردن یا مقبول نیفتادن را ملاحظه نمی‌کند و به خاطر مصلحت اندیشی‌های موقت و همراه نمودن مخاطبان، از ابلاغ آنچه به او وحی شده است دست بر نمی‌دارد.

در پاره‌ای موارد وقتی علمی گرانبها نصیب انسان می‌شود به خاطر منافع شخصی ممکن است شخص از بازگویی آن پرهیز کند، چنانکه بسیاری از کاهنان و ساحران، حتی شاعران در ازای دریافت اجر، علم خاص خود را به مخاطبان عرضه می‌کنند؛ ولی چنانکه قرآن درباره پیامبران گزارش کرده هیچ مزدی از قبال عرضه علم ویژه خود، طلب ننموده‌اند و این عدم دریافت مزد در قبال علم نفیس وحی به جز پیغمبر خاتم درباره پیامبران پیشین نیز گزارش شده است.

۴. عجله نکردن در رساندن به موقع حاصل وحی

در قرآن دو دسته از آیات، بر تعجیل پیامبر در هنگامه وحی ظهور دارد و یک آیه نیز به عنوان تکمیل و تفسیر آیات مورد بحث معرفی شده است. هر چند آیات دیگری را نیز می‌توان موید آیه تکمیلی دانست.

در دو آیه پیامبر صلی الله علیه وآله دستور عدم تعجیل دریافت می‌کند: ﴿لَا تُحْرَكْ بِهٖ لِسَانُكَ لِتَعْجَلَ بِهٖ اِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ فَاِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ﴾ (قیامت: ۱۸-۱۶) ﴿وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ اَنْ يُقْضٰ اِلَيْكَ وَحِیْهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِیْ عِلْمًا﴾ (طه: ۱۱۴)

خطاب در آیات، متوجه رسول الله است. در آیه اول می‌فرماید: زبان خود را به وحی حرکت نده تا به عجله وحی را گرفته باشی و چیزی که هنوز بر تو خوانده نشده در خواندش عجله کنی؛ چون جمع کردن و به هم پیوند دادن اجزای آن و قرائتش بر تو، به عهده ماست، پس وقتی قرائت به اتمام رسید از خواندن ما پیروی کن. برخی در معنای آیه می‌گویند منظور از پیروی، پیروی ذهنی است به این معنا که حضرت در جریان وحی اولاً سکوت کند و ثانیاً به طور کامل توجه نماید تا وحی به اتمام برسد. (آلوسی، بی‌تا: ۱۵/۱۵۷) سپس عین الفاظ وحی شده را به مردم برساند. آیه تکمیلی، توضیح بیشتری در خود دارد: ﴿سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنْسٰی اِلَّا مَا شَاءَ اللّٰهُ﴾ (اعلی: ۷-۶) نخست در توضیح این آیه باید گفت سرعت، سبقت و عجله در معنا با یکدیگر متفاوتند. واژه سبقت به معنای جلو زدن و پیشی گرفتن بر دیگری است و برای برتری و فضیلت و ابراز شخصیت بر دیگران استعاره می‌شود. (راغب اصفهانی، ۱۴۰۴: ۱/۳۹۵) سرعت نیز نقطه مقابل کندی و آرامی است و کوشش در یک کار نیز از آن برداشت می‌شود (بستانی، ۱۳۷۰: ۷۲)؛ اما عجله، طلب چیزی قبل از وقت آن را می‌گویند، چنانکه راغب چنین کاری را مقتضای شهوت می‌داند؛ ولی علت آن می‌تواند امر پسندیده‌ای باشد (راغب اصفهانی، ۱۴۰۴: ۱/۵۴۸) همچون جریانی که برای حضرت موسی علیه السلام رخ داد و اتفاقاً این رخداد هنگام سخن گفتن با خداوند و هنگامه وحی بود. وقتی خداوند از حضرت موسی علیه السلام می‌پرسد چه چیز باعث شده از قوم خود جلو بیفتی، موسی در پاسخ می‌گوید: ﴿هُم اُولَآءِ عَلٰی اَثَرِیْ وَ عَجَلْتُ اِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضٰی﴾؛ آنها به دنبال من می‌آیند و به

زودی خواهند رسید و من برای رضای تو عجله کردم. از جواب سریع و صریح موسی علیه السلام بر می‌آید که وی چقدر مشتاق بود احکام و قوانین امت را هرچه زودتر از خداوند دریافت کند و به مردم ابلاغ نماید؛ ضمن آنکه متعلق عجله امر ممدوحی تلقی می‌شده است.

عبارت **مَنْ قَبْلَ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ** دلالت بر نحوه نزول و چرایی عجله نکردن دارد. چه اینکه عجله کردن و شتابزدگی در جایی است که هنوز موعد انجام و اتمام آن کار فرا نرسیده و به تکمیل و تتمیم نیاز باشد و لذا خداوند به حضرت دستور می‌دهد از شتابزدگی در بیان و اداء آنچه بر او نزول می‌یابد بپرهیزد؛ چون گویا هنوز کار وحی به اتمام نرسیده و او نباید زودتر از موعد و اتمام آن به قرائت یا تلاوت آیات مبادرت ورزد. تعبیر **وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا** نیز گویای این مطلب است که به جای عجله کردن، از خداوند علم بیشتر یا به تعبیر دیگر ادامه وحی را طلب کند و به آن مقدار علمی که از طریق وحی رسیده اکتفا نکند. (بیضاوی، ۱۴۱۸: ۴۰/۴؛ حائری تهرانی، ۱۳۷۷، ج ۷، ص: ۱۲۳) با این توضیح، ممکن است این سوال مطرح شود که چرا حضرت محمد صلی الله علیه وآله در گرماگرم وحی باید عجله کند و آیا عجله کردن پیامبر، دلالت بر ایفای نقش ویژه در وحی نیست؟ از تعلیل **﴿إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ فَإِذَا قَرَأَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ﴾** (قیامت: ۱۷-۱۹) این معنا حاصل می‌شود که ای پیامبر حتی در حفظ وحی مسئولیتی متوجه تو نیست؛ ما خود، آن را در سینه‌ات جمع می‌کنیم و بر زبانت جاری می‌سازیم. از این رو عجله کردن وجهی ندارد. بنابر این، آیات مذکور، دلالتی بر عجله کننده بودن پیامبر ندارد، بلکه تنها از عجله کردن نهی می‌کند. یعنی به این معنا نیست که پیامبر عجله کرده، سپس خداوند او را از عجله باز داشته است.

خداوند در سوره اعلی که قبل از دو سوره قیامت و طه نازل شده است (طباطبایی، بی تا: ۲۶۷/۲۰)، پاسخ سوال را داده است: ﴿سُنُقْرُوكَ فَلَا تَنْسَىٰ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَ مَا يُخْفَىٰ﴾ (اعلی: ۷-۶) مطابق این بیان، خداوند رسول خدا صلی الله علیه و آله را قاری ای قرار داد بدون اینکه فراموش کند. در حالی که اشخاص قاری معمولی، در شرایط عادی مقداری از محفوظاتش را فراموش می کند و این عبارت، بیان کننده منت خداوند بر پیامبر است.

بنابراین، سُنُقْرُوكَ فَلَا تَنْسَىٰ بر اعطای ملکه عصمت دلالت دارد؛ نفی است نه نهی (تسنیم، ۱۳۸۸: ۳۶۸/۹) و لذا خداوند فراموشی را به مشیئت خود منتسب کرد (الا ماشاءالله) و البته نخواست حضرت فراموش کند، پس انسان کامل معصومی چون رسول اکرم صلی الله علیه و آله به استناد جزم شهودی به اعتصام خویش، عزم ارادی به تأنی و عدم شتاب داشت (همان). به علاوه، کسی که خداوند او را به دارنده خصایص نیکو می خواند بی صبری و عجله برای ترس از فراموشی در او راه نمی یابد.

با این تبیین، ابهام آیاتی که متضمن عجله کردن رسول اکرم صلی الله علیه و آله است برطرف می شود. علاوه بر اینکه بارعایت ترتیب نزول سه آیه مذکور، آیه سُنُقْرُوكَ فَلَا تَنْسَىٰ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ که آیه ای مکی است به طور کلی انسا و فراموشی را از حضرت نفی می کند. همین می تواند دلیلی باشد بر اینکه به طور کلی فراموشی در ایشان برداشته شده و این متنی است بر ایشان از سوی خداوند و لذا در هیچ آیه یا سوره مدنی، فراموشی به ایشان نسبت داده نمی شود؛ چون قبلا در سوره مکی نفی شده بود. (جوادی املی، ۱۳۸۸: ۸۸/۶) حتی نمی تواند مصداق نسخ باشد؛ چون نسخ تنها در آیات حاوی حکم شرعی رخ می دهد.

نتیجه اینکه، آیه این مفهوم را می‌رساند که هیچ عاملی برای انسای پیامبر جز اراده خداوند وجود ندارد و خداوند نیز نسیان ایشان را نخواسته است، هرچند که این عدم نسیان ذاتی شخص پیامبر نیست و ناسی بودن پیامبر به مشیئت الهی وابسته است.

۵. تبیین و تفسیر وحی دریافتی

در قرآن آیات متعددی بر وظیفه پیامبر در تفسیر و تبیین و تعلیم آن صحنه گذارده، (نحل: ۴۴ و ۶۴؛ بقره: ۱۵۱؛ آل عمران: ۱۶۴؛ جمعه: ۲) خصوصاً با ضمیمه کردن آیه‌ای که خداوند تبیین قرآن را نیز خود بر عهده گرفته است، می‌توان استفاده کرد که خداوند بیان و تفسیر آیات را نیز به پیامبر وحی نموده است. ﴿فَإِذَا قَرَأَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ﴾ (قیامت: ۱۹-۱۸) و آن گاه که آن را خواندیم تو از آن پیروی کن (و به تعلیم امت بکوش) پس از آن، بر ماست که حقایق آن را بر تو بیان کنیم. از سوی دیگر خداوند در آیاتی دیگر به صراحت از این وظیفه یاد می‌کند: ﴿وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (نحل: ۴۴) مطابق این آیه هر آنچه پیامبر درباره آیات می‌گوید حجت است و این حجت در بیان تمام آیات قرآن و تفسیر آن است، چه آیاتی که نسبت به مدلول خود صراحت دارند، چه آنهایی که ظهور دارند، چه آنهایی که متشابهند و چه آنهایی که مربوط به اسرار الهی هستند، بیان و تفسیر رسول خدا صلی الله علیه و آله در همه آنها حجت است (المیزان، بی‌تا: ۲۶۲/۱۲)؛ ولی به واقع آیا پیامبر صلی الله علیه و آله تمام قرآن را تبیین و تفسیر فرموده و حاصل وحی را با مردم در میان گذارده است؟

میزان تبیین و تفسیر پیامبر از وحی قرآنی

اینکه رسول خدا چه مقدار از آیات قرآن را تبیین و تفسیر فرموده است میان اندیشمندان فریقین تفاوت در دیدگاه وجود دارد:

۱. تفسیر پیامبر بر تعداد معدودی از آیات قرآن

این نظریه را به احمد بن حنبل، قرطبی، شمس الدین خوئی و سیوطی نسبت می‌دهند و از متأخرین، احمد امین، شیخ شعراوی و دیگران مدافع آنند. احمد بن حنبل معتقد است «سنت، مفسر قرآن است و آن را تبیین و تشریح می‌کند. (خطیب بغدادی، ۱۴۰۵: ۳۰) سیوطی از قول خوئی می‌گوید: تفسیر قطعی قرآن جز با شنیدن از پیامبر صلی الله علیه و آله به دست نمی‌آید و آن هم مقدور نیست مگر در تعداد کمی از آیات. پس علم به مراد آیات قرآن، از نشانه‌ها و دلایلی به دست می‌آید و حکمتش در آن است که خداوند متعال می‌خواهد بندگان در آیات تفکر کنند؛ لذا پیامبرش را به تبیین تمام آیات امر نفرمود. (سیوطی، ۱۴۱۶: ۲/۴۶)

برخی دیگر پاسخ داده‌اند که دلیلی بر کم بودن تفسیر حضرت وجود ندارد؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله مأمور به بیان بود و اگر اصحاب در آیات بسیاری اشکال داشتند، حضرت ملزم به بیان بودند، حتی به فرض آنکه مردم در مورد همه آیات سوال می‌کردند، امتناع پیامبر صلی الله علیه و آله جایز نبود به دلیل آیه ۴۴ سوره نحل. (ذهبی، بی تا: ۱/۵۶)

مطلب دیگری که بر نقد ذهبی باید افزود، آنکه با دقت در آیات تدبّر (نساء: ۸۲؛ محمد: ۲۴) هیچ کدام تدبّر و تفکر را ملازم با عدم تفسیر آیات کریمه ندانسته‌اند. سیوطی در بخش «فصلی در امّهات مآخذ تفسیر» ذیل نقل قول از زرکشی درباره سخن ابن حنبل، نظر خود را چنین می‌آورد: آنچه از این احادیث (تفسیری پیامبر)

صحیح است، جداً کم است؛ بلکه اصولاً حدیث مرفوع در این زمینه بسیار اندک است (سیوطی، ۱۴۱۶: ۲/۴۷۳) و این احادیث حدود ۲۵۰ مورد هستند.

شایسته گفتن است که سخن خوئی و سیوطی تنها مربوط به تفاسیر منقول از پیامبر صلی الله علیه و آله است که با عنوان «تفسیر» نقل شده باشد، البته که تفسیری با این خصوصیت مقدارش کم است. به ویژه اگر آن بخش از روایات تفسیری را که از طریق ائمه علیهم السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است، نادیده بگیریم -چنانکه نادیده گرفته‌اند- تفسیر منقول از پیامبر صلی الله علیه و آله اندک خواهد شد؛ ولی واقعیت جز این است و تفسیر مأثور دامنه گسترده‌ای دارد؛ مخصوصاً با در نظر گرفتن سنت در کنار قرآن که بدین ترتیب بر حجم تفسیر منقول افزوده می‌شود. (معرفت، ۱۳۷۹: ۱/۱۶۵ و ۱۶۶)

مستند دیگر قائلان نظریه «انحصار تفسیر نبوی بر اندکی از آیات قرآن»، دعای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حق ابن عباس است که فرمود: «اللهم فقهه فی الدین و علمه التأویل»؛ پروردگارا او را در دین فقیه گردان و تأویل را بدو بیاموز؛ (حاکم نیشابوری، بی تا: ۳، ص ۵۳۶) زیرا اگر حضرت، تمام آیات را خویشتن تفسیر می‌فرمودند، همه در شناخت معانی قرآن یکسان بودند و فایده‌ای بر دعا تنها برای یکی از اصحابشان مترتب نبود (قرطبی، بی تا: ۱/۳۳؛ ذهبی، بی تا: ۱/۵۱) هر چند از این دلیل نمی‌توان نتیجه گرفت که حضرت مقدار بسیار کمی را تفسیر فرمودند. ذهبی می‌گوید: اگر بپذیریم که پیامبر صلی الله علیه و آله همه آیات را تفسیر فرمودند، باز هم نمی‌توانیم بپذیریم مقدار اندکی را تفسیر کرده باشند. (ذهبی، همان: ۵۶)

شیخ شعراوی در اثبات کم بودن تفسیر نبوی، به «جاودانه بودن قرآن کریم» استناد می‌کند. او می‌گوید: اگر پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خواست قرآن را تفسیر نماید، باید مطابق عقول مردم زمان خویش تفسیر می‌کرد؛ چون اگر مطابق امور مربوط به

قرنهای ۲۰، ۳۰ و ۴۰ بود، معاصریشان تعجب کرده و آن را بزرگ نمی‌داشتند. مثل چرخش زمین کروی و اگر پیامبر صلی الله علیه و آله قرآن را تفسیر فرموده بود، به اندازه عقل معاصرین و معلومات هستی‌شناسی آنها بود. لذا ما را محدود کرده و قرآن را غیر قابل انعطاف می‌نمود و هرکس می‌خواست پس از آن تفسیر نماید، با سخن پیامبر صلی الله علیه و آله مواجه می‌شد و نباید بر آن چیزی می‌افزود؛ ولی در مقابل، حضرت آیات احکام را تفسیر نمودند و بر مردم روشن ساختند. این دیدگاه مقبول نیست؛ چون تطبیق آیات قرآن با تئوریهای علمی، تفسیر نیست اگر هم تفسیر تلقی شود جزء تفاسیر یقینی به شمار نمی‌آید و لازم نیست چنین برداشتهایی به احادیث تفسیری پیامبر مستند شود چه اینکه هدف قرآن بیان تئوری‌های علمی نبوده است.

۲. تفسیر پیامبر بر اکثر آیات قرآن

قائلان این نظر ابن جزئی کلبی، محمد حسین ذهبی و عبدالله شحاته هستند که معتقدند پیامبر اکثر آیات قرآن کریم را تفسیر نمود. ابن جزئی کلبی آورده است: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تفاسیر بسیاری در آیات قرآن وارد شده که شناخت آنها ضرورت دارد؛ زیرا فرمایش ایشان بر سخنان دیگر مردم مقدم است. (ابن جزئی، بی تا: ۷/۱)

ذهبی پس از آنکه دو قول (همه آیات و اندکی از آیات) را در مقدار تفسیر نبوی، افراطی و تفریطی دانست، ادعای خود را رأی وسط و منصفانه می‌داند، سپس دلیل خویش را گواهی کتب صحاح بر تفسیر بیشتر آیات از جانب رسول اکرم صلی الله علیه و آله، بیان می‌دارد و اینکه به استناد سخن ابن عباس، تفسیر چهار وجه دارد:

۱. آنچه از آیات که اعراب به دلیل زبانشان قادر به درکش هستند؛ ۲. آنچه هیچ کس در ندانستنش عذر ندارد؛ ۳. آنچه علما تفسیرش را می‌دانند؛ ۴. آنچه فقط

خداوند بدان عالم است و فقط در بخش سوم که حیطة علماست و با اجتهادشان می‌توانند تبیین مجمل و تخصیص عام و توضیح مشکل و...کنند، تفسیر حضرت رسول صلی الله علیه و آله وارد است. ضمناً در مواردی از بخش چهارم، استثنائاً خداوند اجازه آگاهی پیامبرش از برخی مسائل غیب را داده و او را بر بیان آن به مردم امر فرموده است. (ذهبی، بی‌تا: ۱/۵۶-۵۷)

دکتر شحاته نیز تقسیمات چهارگانه ابن عباس را مؤید نظر خویش می‌آورد؛ همچنین ذهبی، اختلاف میان اصحاب در تأویل آیات را دلیلی دیگر بر فقدان نصّ تفسیری از پیامبر صلی الله علیه و آله دانسته است. (عبدالله شحاته، ۱۴۲۱: ۱۴)

آیت الله معرفت در نقد نظر ذهبی، می‌نویسد: این سخن جای بسی شگفتی است؛ زیرا در قرآن آیه‌ای که علم آن منحصر به خدا باشد، وجود ندارد. اگر چنین بود، خداوند آن آیه را نازل نمی‌فرمود و در دسترس عموم نمی‌گذازد. حال آنکه علما، همه آیات قرآن -حتی حروف مقطعه- را تفسیر نموده‌اند. چگونه ممکن است خداوند آیاتی فرو فرستاده باشد که نخواهد مردم، معانی آنها را بدانند یا مفسران نتوانند آن را تفسیر کنند؟! (معرفت، ۱۳۷۹، ۱/۱۶۷)

۳. تفسیر پیامبر بر تمام آیات قرآن

برخی از اندیشمندان فریقین این دیدگاه را ابراز کرده‌اند؛ با تفصیل متفاوت:

الف) تفسیر تمام آیات با بیان مستقیم و عملی

برخی در اهل تسنن بدون توجه به جایگاه «ولایت» در ادامه «نبوت»، معتقدند حضرت محمد صلی الله علیه و آله همه آیات قرآن را برای اصحابشان تفسیر نمودند، چنانکه علمای شیعه اساس را بر «ثقل اصغر» نهاده و تفسیر ایشان را ادامه تفسیر نبوی دانسته‌اند. احمد بن تیمیه این نظر را ابراز کرده است. او بیان می‌دارد

که رسول خدا صلی الله علیه و آله یا از طریق بیان مستقیم یا تطبیق عملی آیات در زندگی مردم و یا تفسیر از طریق خلق و خوی کریمانه خویش، معانی قرآن را نظیر الفاظ آن، برای اصحابشان تبیین فرمودند. (ابن تیمیه، ۱۴۲۴: ۳۵)

ب) تفسیر تمام آیات به طور مستقیم و غیر مستقیم

قائلان به این دیدگاه، آیت الله معرفت و آیت الله شهید صدر هستند با دو شیوه متفاوت، آیت الله معرفت با بحث «تاریخی» و شهید صدر با بحث «کلامی» آن را ثابت نموده‌اند. آیت الله معرفت معتقد است، پیامبر صلی الله علیه و آله برای امت به ویژه اصحاب کبار تمامی معانی آیات را بیان داشتند و تمامی اهداف و مقاصد شریف قرآن را شرح دادند. به ویژه که اگر احادیث بر جای مانده از ائمه علیهم السلام درباره فروع احکام و مفاهیم قرآن را بدان ضمیمه نماییم، در این صورت هیچ نقطه ابهامی درباره مفاهیم قرآنی باقی نخواهد ماند. (معرفت، ۱۳۷۹: ۱/ ۱۶۷) ایشان تعجب از اندک بودن تفاسیر پیامبر صلی الله علیه و آله را بی‌مورد می‌دانند به دلیل فراوانی ابزار فهم قرآن و مخلوط بودن تفسیر با روایات احکام شریعت (همان، ص ۱۶۸) ضمن آنکه با رحلت حضرت، خلفا با داعیه عدم اختلاط قرآن با غیر آن و عدم نسبت کذب به پیامبر صلی الله علیه و آله، جلوی نقل و نگارش حدیث را که شامل روایات تفسیری نیز بود، گرفتند. بنابراین آنچه امروز اندک است تفاسیر نقل شده است نه اصل صدور تفاسیر و اگر ما سیره و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و احادیث شریف وارد شده در بیان اصول و فروع دین و ادله احکام را به انضمام روایاتی که اهل بیت علیهم السلام از جدشان در تفسیر نقل نمودند به آن احادیث به ظاهر اندک، بیفزاییم، تفسیر ماثور از عصر رسالت بسیار فزونی خواهد یافت. (معارف، ۱۳۷۷: ۶۷-۷۴) چنانکه سید محمد بحرانی،

اقدام به جمع‌آوری تفاسیر پیامبر صلی الله علیه و آله از طریق اهل بیت علیهم السلام نمودند و تاکنون بالغ بر ۴۰۰۰ حدیث شده است. (معرفت: ۱۶۹)

شهید صدر نیز معتقد است، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قرآن را در دو سطح تفسیر فرمودند: سطح عموم مردم که بر اساس نیازشان و رویدادهای عینی و عملی بود؛ لذا لزوماً در برگیرنده تمام قرآن نبود و سطح خواص (اهل بیت علیهم السلام) که شامل همه آیات کریمه بود؛ تا ایشان بتوانند حامل میراث قرآن و مرجعیت فکری اسلام باشند (حکیم، ۱۳۷۸: ۲۶۴) و اندک بودن احادیث صحیح نبوی منقول از صحابه به دلیل انحصار تفسیر به موارد مورد نیاز در سطح عموم بود، نه همه آیات.

نتیجه گیری

- وحی ادراک ویژه است که به طور سرّی تنها به پیامبران انتقال می‌یابد. پیامبر حاصل این ادراک (علم) را با مردم به اشتراک می‌گذارد. در واقع پیامبر هر آنچه از منبع وحی دریافت می‌کند و در هدایت مردم اثر دارد، مأمور به ابلاغ است و اگر قرآن این مأموریت را تنها در ابلاغ، منحصر ساخته گویای این مفهوم است که او مأمور به وظیفه رساندن حاصل وحی است نه مصر بر نتیجه؛

- پیامبر برای رساندن وحی الهی ایمان کامل به منبع آن دارد؛ چون ایمان او برخلاف ایمان سایر مردم، ایمان به غیب است نه شهادت تا دچار تزلزل گردد. حضرت در این راه هیچ عارضه جسمی - روحی که مسؤولیت و کیفیت آن را خدشه دار کند نداشته است. سخنان پیامبر حاصل ادراک ویژه اوست نه اثری از اشکال روحی و جسمی که هم عصران او گمان می‌کردند؛

- پیامبر در روند ابلاغ وحی نه بخل می‌ورزد (تا از محتوای آن بکاهد) و نه بر آن می‌افزاید، حتی بهانه گیری‌ها و اصرار مشرکان باعث نمی‌شود در حاصل وحی

دست کاری کند و به نفع ایمان آوردن مردم، لفظ یا معنا را کم و زیاد یا جا به جا نماید؛

- هنگامه ابلاغ، پیامبر دستور می‌گیرد که در رساندن حاصل وحی عجله نکند. همین مطلب گواهی می‌دهد که پیامبر همان محتوا و الفاظی که دریافت می‌کرد را در اختیار مردم قرار می‌داده است؛

- مهم‌ترین و ملموس‌ترین وظیفه پیامبر در مرحله ابلاغ که در آیات قرآن بدان پرداخته شده تبیین و تفسیر وحی دریافتی است؛ ولی دیدگاه اندیشمندان شیعه و سنی در میزان و کیفیت آن متفاوت است.



منابع:

قرآن کریم

۱. ابن تیمیه، احمد، مقدمه فی أصول التفسیر، شرح: محمد بن عمر بن سالم، بی‌نا، بی‌جا، ۱۴۲۴ق.
۲. ابن جزئی، محمد بن احمد، التسهیل لعلوم التنزیل، به تحقیق عبدالله خالدی، بیروت: دار الارقم ابن ابی ارقم، بی‌تا.
۳. ابن فارس، احمد، مقایس اللغه، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ق.
۴. آلوسی البغدادی، محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی، بیروت: اداره الطباعة المنیریه دارالاحیاء التراث العربی، بی‌تا.
۵. بیضاوی، عبدالله بن عمر، انوار التنزیل و اسرار التأویل، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ق.

۶. بستانی، فواد افرام، فرهنگ ابجدی، مترجم رضا مهیار، تهران: انتشارات اسلامی، ۱۳۷۰.
۷. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر موضوعی قرآن، ج ۳، قم: نشر اسراء، ۱۳۹۳.
۸. جوادی آملی، عبدالله، تسنیم، قم: انتشارات اسراء، ۱۳۸۸.
۹. حاکم نیشابوری، ابو عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، تحقیق: یوسف عبدالرحمان مرعشلی، بیروت: دارالمعرفه، بی تا.
۱۰. حکیم، محمد باقر، علوم قرآنی، ترجمه: دکتر محمد علی لسانی فشارکی، تهران: تبیان، ۱۳۷۸.
۱۱. خطیب بغدادی، احمد بن علی، الکفایه فی علم الروایه، محقق: دکتر احمد عمر هاشم، بیروت: دار الكتاب العربی، ۱۴۰۵ق.
۱۲. خویی، ابوالقاسم، البیان فی علوم القرآن، قم: موسسه احیاء آثار الامام الخویی، ۱۴۳۰ق.
۱۳. ذهبی، محمد حسین، التفسیر و المفسرون، بیروت: دار القلم، بی تا.
۱۴. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ القرآن، تحقیق عدنان صفوان داوودی، بیروت: دارالقلم، ۱۴۱۲ق.
۱۷. سیوطی، عبد الرحمن بن أبی بکر، الدرالمشثور فی تفسیر الماثور، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.
۱۸. سیوطی، عبد الرحمن بن أبی بکر، الاتقان، محقق سعید المندوب، لبنان: دارالفکر، ۱۴۱۶ق.
۱۹. شحاته، عبدالله، علوم التفسیر، قاهره: دارالشروق، ۱۴۲۱ق.
۲۰. طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، بی تا.
۲۱. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲.
۲۲. طریحی، فخرالدین بن محمد، مجمع البحرین، تحقیق احمد حسینی اشکوری، تهران: مکتبه المرتضویه، ۱۳۷۵.
۲۳. طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت: داراحیاء التراث العربی، بی تا.
۲۴. فخررازی، محمد بن عمر، مفاتیح الغیب (تفسیر کبیر)، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.

۲۵. فضل الله، محمد حسين، من وحى القرآن، بيروت: دار الملاك للطباعة والنشر، ۱۴۱۹ق.
۲۶. قرشى بنايى، على اكبر، قاموس قرآن، تهران: دار الكتب الاسلاميه، ۱۳۷۱.
۲۷. قرطبي، محمد، الجامع لأحكام القرآن، مصحح: احمد عبدالعليم البردوني، بيروت: دار احياء التراث العربى، بى تا.
۲۸. معارف، مجيد، تاريخ عمومى حديث، تهران: كوير، ۱۳۷۷.
۲۹. معرفت، محمد هادى، تفسير و مفسران، قم، انتشارات تمهيد، ۱۳۷۹.
۳۰. مكارم، ناصر، تفسير نمونه، قم: دارالكتب الاسلاميه، ۱۳۷۴.

